

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط «سلب حق عزل وکیل»

سعید باقری^۱

چکیده:

روابط حقوقی شهروندان گاهی در قالب قراردادهای نامعین تابع ماده ده قانون مدنی سامان می‌گیرد و گاهی نیز در قالب عقود معین. در مواردی هم شهروندان برای ایجاد یک رابطه حقوقی، از عنوان، احکام و مفاهیم یک عقد معین کمک می‌گیرند ولی تغییراتی در آن می‌دهند یا نتیجه دیگری از آن اراده می‌کنند. تحلیل این نوع روابط صرفاً براساس احکام آن عقد معین راه به خطا می‌برد و چیزی به طرفین تحمیل می‌کند که مقصود و منظور آنها نبوده است. آنچه عرفاً وکالت بلاعزل خوانده می‌شود، عموماً از این سنخ است؛ یک عمل حقوقی تحت عنوان ظاهری وکالت که مقصود از آن نه نیابت و اداره امور موکل، بلکه ایجاد حق و سلطه‌ای برای وکیل در موضوع وکالت است، در ارتباط با قراردادی که بین طرفین درباره موضوع وکالت منعقد شده است. همین نکته که وکالت بلاعزل ایجاد حق و سلطه برای وکیل می‌کند و موضوع وکالت متعلق حق وکیل است، ماهیتی متفاوت به آن می‌دهد که احکام ویژه خود را اقتضاء دارد. بنابراین، در دعاوی قضایی مرتبط با وکالت بلاعزل باید این ماهیت ویژه را در نظر داشت و از اعمال آن دسته از احکام وکالت که حق وکیل و سلطه او بر موضوع وکالت را زایل می‌کند، پرهیز کرد. من جمله، احراز عدم تحقق «عقد خارج لازم» که معمولاً در متن اسناد رسمی وکالت ذکر می‌شود، دلیل کافی برای بطلان شرط «سلب حق عزل وکیل» و تبدیل رابطه طرفین به یک وکالت اذنی صرف نیست. زیرا وکالت بلاعزل ماهیت و هدفی متفاوت از وکالت اذنی دارد و به همین دلیل باید آن را ذاتاً از صنف اعمال حقوقی لازم به شمار آورد. لذا عباراتی مانند «عقد خارج لازم» و «سلب حق عزل وکیل» را باید تنها نشانه‌ای برای کشف مقصود طرفین دانست نه عنصری سازنده در رابطه حقوقی آنان.

کلیدواژه‌ها: وکالت، عزل وکیل، عقد خارج لازم، سلب حق عزل وکیل

۱- متن رأی

۱-۱- متن رأی دادگاه نخستین^۱

مشخصات رأی:

شماره دادنامه: ۵۶۴ - ۱۳۹۳/۷/۲۲

خواسته: تأیید و اعلام فسخ و عزل وکالت‌نامه و بطلان شرط سلب حق عزل و ضم

وکیل

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی حقوقی تهران

[در خصوص دعوی خواهان آقای م. س... به طرفیت خوانده خانم ن. ق.... به خواسته تأیید و اعلام فسخ و عزل وکالت‌نامه شماره... و بطلان شرط «ضمن عقد خارج لازم، حق عزل و ضم وکیل را از خود سلب و ساقط نموده» مرقوم در وکالت‌نامه به جهات مذکور در دادخواست... به این شرح که وکیل خواهان... اعلام داشت موکل از تاریخ ۱۳۷۹/۴/۲۳ همسر شرعی و قانونی خوانده بوده و با توجه به نوع فعالیت و عزیمت به خارج از کشور و بنا به تدبیر شخصی شخصاً به دفترخانه اسناد رسمی شماره... رفته و بدون حضور خوانده مبادرت به تنظیم وکالت‌نامه طلاق نموده است و زوجین با یکدیگر اختلافی نداشته‌اند و پس از... [آن] نیز ادامه زندگی داده‌اند. حال با توجه به این که استفاده از وکالت‌نامه مذکور از ناحیه خوانده منتهی به اخذ حکم طلاق و اجرای آن و انحلال خانواده گردیده و با توجه به ایرادات موجود در شرط بلاعزل مذکور در وکالت‌نامه از باب صلاحیت عقد کالت که از جمله عقود جایز می‌باشد و نامشخص بودن نوع عقد لازم مذکور در سند و عدم حضور احد از طرفین در زمان تنظیم وکالت‌نامه مذکور و لزوم حضور طرفین در خصوص قید شرط ضمن عقد لازم خارج و متفی بودن توالی

۱. این رأی و هم چنین رأی دادگاه تجدیدنظر از سامانه ملی آراء قضایی انتخاب و نقل شده است.

ایجاب و قبول و نبود ارکان تحقق عقد مذکور و نیز با توجه به تداوم زندگی مشترک پس از اعطای وکالت که نوعاً به منزله اقدامات منافی با وکالت اعطائی و منفسخ شدن وکالت مذکور است خواستار صدور حکم به خواسته مطروحه شد.

خواننده نیز مخالفت با خواسته را اعلام و با توجه به اخذ رأی طلاق و اجرای آن و قطعیت رأی در مراجع عالی و سابقه رسیدگی به اعتراض، خواستار رد دعوی مطروح شدند مضافاً به این که به شرح صورت جلسه تنظیمی اقدام خواهان در اعطای وکالت و اقدام خواننده در اخذ طلاق و اعمال وکالت را معلول آزار و اذیتهای فراوان خواهان در طول زندگی مشترک و پرونده اختلافات لاینحل در این خصوص دانسته و با تاکید بر خواست خود و فقدان هر گونه اقدام به عزل از ناحیه خواهان قبل از اعمال وکالت از ناحیه خواننده و قانونی بودن اقدامات منتهی بر اخذ حکم طلاق، خواستار رد دعوی مطروحه شدند.

لذا با عنایت به شرح فوق و مستندات ابرازی و این که حضور و یا عدم حضور خواننده در محل دفترخانه در اعطای وکالت موضوع سند نوعاً بی تأثیر است کما این که در تنظیم سند وکالت نوعاً نیازی به حضور وکیل نمی باشد و شرط موضوع ایراد از ناحیه وکیل خواهان در فرض وجود یا عدم وجود، به واسطه مسوق نبودن اقدام خواهان به عزل وکیل نوعاً تأثیری در خصوص اقدامات خواننده در اعمال وکالت موضوع سند نداشته چه آن که در زمان اعمال وکالت هیچ دلیلی دال بر عزل و یا زوال وکالت وجود نداشته و ظاهر، دوام وکالت است و ادعای منفسخ شدن وکالت ناشی از اقدامات زوجین با تداوم زندگی نیز فاقد محمل قانونی است چه آن که موجبات زوال عقد وکالت و سایر عقود در قوانین و شرع مشخص [شده] و هیچ یک از موجبات قانونی و یا شرعی زوال عقد وکالت متضمن انصراف عملی... از.... وکالت از ناحیه وکیل نیست. و بر این اساس دادگاه دعوی خواهان را غیر ثابت تشخیص و مستنداً به ماده ۱۹۷ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی حکم بر بطلان دعوی خواهان صادر و اعلام می دارد.

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۰۳

سعید باقری

رأی صادره حضوری و ظرف مدت بیست روز از تاریخ ابلاغ قابل تجدیدنظرخواهی در محاکم محترم تجدیدنظر استان تهران می‌باشد. رئیس شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی حقوقی تهران]

۱-۲- متن رأی دادگاه تجدیدنظر

مشخصات رأی:

شماره دادنامه: ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۳۰۰۰۲۳۹

تاریخ: ۱۳۹۴/۰۲/۱۶

خواسته: تأیید و اعلام فسخ و عزل وکالت‌نامه و بطلان شرط سلب حق عزل و ضم وکیل

مرجع رسیدگی: شعبه ۳۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران

[در خصوص تجدیدنظرخواهی آقای م. س... به طرفیت خانم ن. ق... نسبت به دادنامه شماره ۵۶۴ مورخ ۱۳۹۳/۷/۲۲ صادره از شعبه ۱۰۸ دادگاه عمومی تهران که به موجب آن دعوی تجدیدنظرخواه به خواسته تأیید و اعلام فسخ وکالت‌نامه شماره... و عزل وکیل از وکالت موضوع وکالت‌نامه مزبور و صدور حکم به بطلان عبارت: «موکل ضمن عقد خارج لازم حق عزل و ضم وکیل و امین را از خود سلب و ساقط نمود» بلا دلیل تشخیص و حکم بر بطلان دعوا صادر شده است، با توجه به مندرجات پرونده و اسناد و مدارک ابرازی و توضیحات و اقاریر طرفین در جلسه مورخ ۱۳۹۴/۲/۱۵ این دادگاه اولاً: حسب اقرار طرفین موقع تنظیم وکالت‌نامه رسمی مزبور و قبل از آن در دفترخانه یا خارج از دفترخانه عقد خارج لازم بین طرفین منعقد نشده است تا ضمن آن عقد حق عزل وکیل یا ضم امین سلب و ساقط شده باشد. بنابراین عبارت مذکور برخلاف واقع درج شده است و در نتیجه درخواست ابطال این عبارت وارد و موجه است و رأی دادگاه [بدوی] در این بخش مغایر با قانون و دلایل موجود در پرونده می‌باشد، لذا با استناد به ماده ۳۵۸

قانون آیین دادرسی مدنی حکم به بطلان دعوا در این خصوص نقض می‌شود و با استناد به ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی و ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی حکم بر بطلان عبارت مذکور و بی‌اعتباری آن صادر یعنی عبارت «موکل ضمن عقد خارج لازم حق عزل و ضم وکیل و امین را از خود سلب و ساقط نمود» در سند رسمی مارالذکر کان لم یکن اعلام می‌گردد. ثانیاً: نظر به این‌که دلیلی بر فسخ یا انفساخ وکالت مزبور اقامه نشده و ادامه زندگی مشترک طرفین دلیل بر فسخ یا انفساخ عملی عقد وکالت مزبور نیست و تجدیدنظر خوانده صریحاً اقرار نمود که پس از اعمال وکالت و اجرای صیغه طلاق و ثبت آن از عمل به وکالت‌نامه مزبور مطلع شده است و وکیل خود را از وکالت عزل نموده است، بنابراین عزل از وکالت نیز پس از اعمال وکالت موضوعاً منتفی است. به همین سبب حکم بر بطلان دعوا در خصوص درخواست تأیید و اعلام فسخ و عزل وکیل مطابق قانون صادر شده و در این بخش تجدیدنظرخواهی وارد نیست لذا با استناد به ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی دادنامه تجدیدنظر خواسته در این بخش تأیید می‌گردد. این رأی قطعی است. رئیس و مستشار شعبه ۳۰ دادگاه تجدیدنظر استان تهران]

۲- مقدمه

دفاتر اسناد رسمی در متن وکالت‌نامه‌هایی که در عرف «وکالت بلاعزل» خوانده می‌شود، عبارتی با این مضمون درج می‌کنند: «حق عزل وکیل ضمن عقد خارج لازمی از موکل سلب و اسقاط گردید». عقد لازم مذکور در این عبارت عقدی است علی‌حده و مستقل از وکالت. منطقاً اعتبار شرط عدم عزل وکیل به اعتبار این عقد وابسته است. در حالی‌که در غالب موارد چنین عقدی بین وکیل و موکل منعقد نشده و آنچه در این باره در متن وکالت‌نامه ذکر می‌شود مطابق واقع نیست. با این وصف، آیا شرط «سلب حق عزل وکیل» در این وکالت‌نامه‌ها باطل است؟ پاسخ دقیق به این سؤال نیازمند تحلیل عقد وکالت، چرایی سلب حق عزل وکیل و نهایتاً چگونگی التزام موکل به عدم عزل وکیل است.

تلاش برای پاسخ به پرسش فوق در قالب نقد یکی از آراء قضایی دربارهٔ بطلان شرط «سلب حق عزل وکیل» صورت خواهد گرفت. ابتدا متن رأی بدوی و تجدیدنظر ذکر خواهد شد. نهایتاً آراء مذکور از حیث نکته محوری این مقاله نقد خواهد شد. اما پیش از نقد رأی لازم است نهاد وکالت و شرط عدم عزل وکیل مورد تحلیل حقوقی قرار گیرد تا نتایج حاصل از این تحلیل مبنایی باشد برای نقد رأی. ساختار کلی این بخش از مقاله، حول سه پرسش اصلی بسط داده می‌شود. نخست این که آیا اساساً می‌توان وکالت را به صورت بلاعزل (با سلب حق عزل وکیل) منعقد کرد؟ چنان که خواهد آمد، پاسخ به این سوال منفی است. بنابراین پرسش دوم در این باره خواهد بود که چرا ظاهر قانون مدنی چنین نهادی را پذیرفته است؟ به عبارت دیگر نهاد وکالت بلاعزل را چگونه می‌توان هماهنگ با قانون مدنی تحلیل و توجیه کرد؟ و پرسش سوم که نتیجه کاربردی بحث را در خود دارد، از این قرار است که آیا می‌توان شرط سلب حق عزل وکیل را باطل کرد؟ آیا می‌توان با ابطال شرط مذکور، رابطه حقوقی ناشی از وکالت بلاعزل را تبدیل به عقد وکالت عادی کرد؟

۳- نقد و بررسی رأی

برای نقد و بررسی، ابتدا لازم است توصیف و نکته محوری در آن مشخص شود. زیرا هر رأی می‌تواند حاوی نکات متعددی باشد که تحلیل و نقد هر کدام از آنها حایز اهمیت باشد. بنابراین گام نخست تلخیص رأی و برجسته کردن نکته‌ای است که این مقاله قصد دارد به آن بپردازد. چنان که آمد، تحلیل و سنجش رأی خود نیازمند مبنایی است تا انحراف و انطباق رأی از آن سنجیده شود. لذا پیش از نقد رأی باید عقد وکالت، امکان سلب حق عزل وکیل و سایر جوانب آن مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد تا مبنایی فراهم شود که بر اساس آن بتوان آراء موردنظر را به محک نقد زد و راهنمایی برای تعیین حکم قضیه در دعاوی مشابه به دست داد.

۱-۳- توصیف رأی

موضوع دعوا و شرح ماجرا از قرار است که آقای م.س (خواهان) با حضور در دفتر اسناد رسمی به همسر خود، خانم ن.ق (خوانده) وکالت در طلاق می‌دهد. طبق عبارات مندرج در سند وکالت‌نامه، حق عزل وکیل طی عقد خارج لازمی از موکل سلب و ساقط شده است. خوانده با استفاده از وکالت‌نامه یادشده خود را مطلقه می‌کند. خواهان نیز به منظور این‌که بتواند اعتبار طلاق را زیر سؤال ببرد سعی می‌کند در وکالت خدشه وارد کند و دعوایی با خواسته تأیید فسخ وکالت‌نامه و عزل وکیل و ابطال عبارت «ضمن عقد خارج لازم» علیه خانم ن.ق طرح می‌کند.

چارچوب کلی استدلال خواهان این است که وکالت عقدی جایز است [لذا نفس وکالت برای الزام آور شدن شرط عدم عزل وکیل کافی نیست] و عقد خارج لازم مذکور در سند وکالت‌نامه هم نامشخص است و ارکان آن محقق نیست. چنین عقدی باید بین طرفین منعقد شده باشد در حالی که تنها موکل (خواهان) در دفترخانه حاضر بوده است [و لذا قبول واقع نشده و ارکان عقد فراهم نشده است]. [حتی اگر قبول لفظی یا فعلی بعد الحاق شده باشد نیز تغییری در مسأله ایجاد نمی‌کند زیرا] توالی ایجاب و قبول رعایت نشده است. در نتیجه با منتفی بودن این عقد خارج لازم، وکالت همچنان جایز مانده است. آن‌گاه خواهان ادعا می‌کند که این وکالت جایز از اعتبار افتاده است زیرا وکیل بعد از اعطای وکالت طلاق تا مدتی به زندگی مشترک با موکل ادامه داده که این عملی است در تنافی با موضوع وکالت است و از آن می‌توان نتیجه گرفت که [موکل از اذن خود عدول کرده] و وکالت فسخ شده است.

دادگاه بدوی دعوای خواهان را رد می‌کند؛ با این استدلال که دلیلی بر عزل وکیل وجود ندارد لذا اعتبار یا عدم اعتبار شرط «سلب حق عزل وکیل» هم تأثیری در نتیجه ندارد. اما دادگاه تجدیدنظر ابتدا ادعای بطلان شرط را بررسی می‌کند و این شرط را به جهت این‌که وقوع عقد خارج لازم محرز نیست، باطل می‌کند ولی از حیث نتیجه با دادگاه بدوی

همسو می‌شود و چنین حکم می‌کند که علی‌رغم جایز بودن وکالت، اقدامی از سوی موکل برای عزل وکیل صورت نگرفته است.

در این پرونده، اگرچه ابطال شرط «سلب حق عزل وکیل» به دلایلی که ذکر شد تأثیری در نتیجه دعوا نگذاشته است اما دیدگاهی که دادگاه تجدیدنظر در این مسأله دارد در دعاوی مشابه تأثیری تعیین‌کننده در روابط حقوقی اصحاب دعوا و حقوق و تکالیف آنان خواهد داشت. آیا رأی دادگاه تجدیدنظر^۱ در این نکته صائب است و می‌توان شرط «سلب حق عزل وکیل» را به دلیل صوری بودن عقد خارج لازم مذکور در سند وکالت‌نامه باطل شمرد؟

۲-۳- مبانی تحلیل و نقد رأی

۱-۲-۳- تحلیل حقوقی عقد وکالت و شرط سلب حق عزل وکیل

۳-۲-۱- آیا می‌توان عقد وکالت را به صورت لازم منعقد کرد؟

وکالت عقدی است جایز. یعنی هر یک از طرفین هر زمان می‌تواند عقد را فسخ کند. اما آیا می‌توان این ویژگی وکالت را تغییر داد و امکان فسخ آن را از طرفین گرفت؟ ظاهراً پاسخ این سؤال ساده است: مطابق ماده ۶۷۹ قانون مدنی «موکل می‌تواند هر وقت بخواهد وکیل را عزل کند مگر اینکه وکالت وکیل یا عدم عزل در ضمن عقد لازمی شرط شده باشد». بنابراین قانون مدنی با صراحت کافی پذیرفته است که وکالت می‌تواند از جانب موکل لازم باشد.^۲

۱. چنان‌که از متن دادنامه بدوی برمی‌آید، دادگاه نخستین نیز با رسیدگی به ادعای بطلان شرط «سلب حق عزل وکیل» (به دلیل صوری بودن عقد خارج لازم مذکور در سند رسمی) مخالفتی ندارد، الا این‌که به دلایل دیگر، در این پرونده خاص، رسیدگی به این امر را مؤثر در نتیجه نمی‌داند.

۲. اگر چه به گونه نظری می‌توان وکالت را بر وکیل هم الزام کرد و استعفا او را بی‌اثر شمرد ولی به الزام دادن انجام موضوع وکالت بر او ممکن نیست. بنابراین گویی سلب حق استعفا وکیل فایده عملی در بر ندارد. به هر روی، این مقاله بر الزام وکالت بر موکل تمرکز دارد.

با آن که نمی‌توان صراحت قانون مدنی در مورد امکان الزام موکل به وکالت را نادیده گرفت، اما مسأله آنچنان روشن نیست که بتوان بدون تأمل از کنار آن گذشت. قانون مدنی وکالت را عقدی می‌داند که کسی دیگری را «برای انجام امری نایب خود می‌کند» (ماده ۶۵۶ ق.م). از فرط بداهت، یک کلمه کلیدی در این تعریف حذف شده است: کلمه «خود». یعنی وکالت عقدی است که موکل دیگری را برای «انجام امر خود» نایب می‌کند. کسی نمی‌تواند دیگری را برای انجام اموری که به او مربوط نمی‌شود وکیل کند. کمالین که قانون مدنی در ماده ۶۶۲ مقرر می‌کند «وکالت باید در امری داده شود که خود موکل بتواند آن را به‌جا آورد...». وکالت بازگویی اراده موکل در غیاب اوست. در نتیجه، اراده وکیل در چارچوب قرارداد وکالت همان اراده موکل است و «موکل باید تمام تعهداتی را که وکیل در حدود وکالت خود کرده است، انجام دهد» (ماده ۶۷۴ ق.م). وکالت آیینهای از اراده موکل می‌سازد و طبعاً همیشه به آن وابسته می‌ماند. اراده وکیل از موکل نشأت می‌گیرد لذا حقوق و تعهدات حاصل از فعالیت حقوقی او نیز به موکل برمی‌شود. به همین دلیل، زوال اراده موکل، اراده وکیل را هم از اعتبار می‌اندازد. وابستگی اراده وکیل به موکل چنان بدیهی است که علاوه بر اذعان همگان به بطلان وکالت با فوت و جنون و سفه موکل، برخی حتاً تردید کرده‌اند که وقتی موکل به خواب یا به اغما می‌رود و هوشیاری خود را موقتاً از دست می‌دهد، وکیل چگونه می‌تواند نماینده اراده خاموش او باقی بماند؟ باری، نور اراده باید همواره و هر لحظه از طرف موکل بتابد. در نتیجه، هر آن که موکل وکیل را آئینه خود نداند و نماینده و نایب خود نشناسد، نیابت منتفی و در نتیجه وکالت منحل می‌شود. با این توصیف از عقد وکالت، نمی‌توان تصور کرد و پذیرفت که اراده وکیل از اصل خود استقلال یابد. اراده وکیل اگر مستقل باشد دیگر وابسته به اراده موکل نیست تا بتوان آن را در چارچوب وکالت و نیابت جای داد.

گاهی قانون‌گذار اراده کسی را بدل اراده دیگری می‌کند بدون این که اراده بدل وابسته به اراده اصلی باشد. مثل اراده ولی به جای مولی علیه، یا اراده حاکم به جای ممتنع؛ اما در

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۰۹

سعید باقری

همه این موارد اراده اصلی با خللی مواجه بوده است. اراده صغیر یا مجنون ناقص و نامعتبر است. اراده ممتنع نیز به جهت مخالفت و مقاومت در برابر قانون نادیده گرفته می‌شود. اما در وکالت، شرط تشکیل و بقای عقد سلامت اراده موکل است و این اراده همواره باید به همین حال باقی بماند (م ۶۸۲ ق.م). بنابراین موکل هر زمان می‌تواند رأساً موضوع وکالت را انجام دهد (م ۶۸۳ ق.م). معقول نیست اراده موکل معتبر و سالم باشد ولی نسخه دیگری از آن نیز به صورت مستقل وجود داشته باشد.

گفته‌اند در وکالت بلاعزل هم نیابت برقرار است الا این که موکل خود را ملتزم به عدم عزل نایب کرده است.^۱ اما چنین نیست. در وکالت بلاعزل وکیل واجد نوعی استقلال می‌شود و می‌تواند اقدام به تصرف در امور موکل کند بدون این که موکل قادر باشد او را از این کار باز دارد یا به او امر و نهی کند. وکیلی که نتوان او را عزل کرد تبدیل به یک اراده خود مختار در برابر موکل می‌شود. چنین وکیلی دیگر تابع اذن موکل نیست. قید و بندهایی مثل الزام به رعایت مصلحت موکل و اقدام در چارچوب اختیارات تنها دامنه تصرفات وکیل را محدود می‌کند بدون این که ذاتاً استقلال عمل او را از بین ببرد.

پس، سلب حق عزل وکیل در عقد وکالت با مبانی قانونی مدنی و هدف تأسیس وکالت منافات دارد. کما این که در تاریخ حقوق ما، معدودی از فقها به این نکته توجه کرده و چنین وکالتی را باطل دانسته‌اند.^۲ در حقوق کشورهای خارجی هم می‌توان نمونه‌هایی

۱. برخی فقها نیز گفته‌اند که وکالت بدون مأذون بودن قطعاً باطل است زیرا چنین چیزی خلاف مقتضای ذات عقد است. و در ادامه آورده‌اند که اگر موکل ملتزم شود که وکیل را عزل نکند یعنی از اذن خود برنگردد صحیح است (عبادپور و موسوی ۱۳۹۸: ۱۴۱). به گمان ما قسمت اول نظر آنان دقیق و صحیح است ولی قسمت دوم تکلف و تصنع است. زیرا ملتزم شدن به عدم عزل وکیل تفاوتی چندانی با نیابت مستقل و غیرمأذون ندارد.

۲. برای نمونه شیخ هادی تهرانی، فقیه قرن سیزدهم (باقری، ۱۳۸۶: ۲۱۱). برخی حقوق دانان نیز از مقدمات متفاوتی نتیجه گرفته‌اند وکالت بلاعزل را تنها در صورتی باید پذیرفت که تفویض نمایندگی به نفع وکیل باشد نه اصیل (قاسم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۰۴).

یافت که سلب حق عزل وکیل را معتبر نمی‌دانند.^۱

سلب حق عزل وکیل طبیعت وکالت را تغییر می‌دهد. آنچه التزام به اذن و عدم عزل وکیل خوانده شده، در واقع مسلط کردن وکیل بر امور موکل است و این خارج از تعریف وکالت است. وقتی کسی دیگری را بر خود مسلط می‌کند، گویی بخشی از حقوق مدنی را از خود سلب کرده باشد (ماده ۹۵۹ ق.م). اگرچه سلب حق در این جا جزئی است ولی اگر چنین چیزی صرفاً در چارچوب وکالت باشد بی‌فایده و فاقد منطق عقلایی و باطل است، زیرا ماده ۲۳۲ قانون مدنی شرطی را که فاقد نفع و فایده باشد باطل می‌داند تا چه رسد که برای آزادی و شخصیت فرد ضرر هم به بار بیاورد. از همین نکته می‌توان راز مسأله را گشود: موکل به چه انگیزه‌ای حق عزل وکیل را از خود سلب می‌کند؟ فایده این کار چیست؟ و چرا قانون مدنی این رابطه حقوقی را به رسمیت می‌شناسد؟

۲-۱-۲-۳- چرا قانون مدنی نهاد وکالت بلاعزل را به رسمیت می‌شناسد؟

پیدایش نهاد وکالت بلاعزل در تاریخ حقوق ایران را می‌توان به غلبه تشریفات در حقوق سنتی مربوط دانست. حقوق سنتی نمی‌توانست اعتبار اعمال و وقایع حقوقی را تنها به اراده افراد نسبت دهد. تغییر وضعیت حقوقی می‌بایست با تشریفات، الفاظ، آداب و در قالب‌های خاص صورت گیرد. اراده فرد به تنهایی کم‌اهمیت‌تر و کم‌تأثیرتر از آن بود که بتواند از عهده این کار برآید. در چنین فضایی، هر رابطه حقوقی می‌باید تحت عنوان و در قالبی از پیش تعیین شده (عقود و ایقاعات معین) صورت گیرد. اما طبعاً قالب‌های از پیش تعیین شده برای ایجاد همه وضعیت‌ها و روابط حقوقی مورد نیاز جامعه کفایت نمی‌کرد. از همین رو، حقوق سنتی با همه محافظه‌کاری خود، گاهی تسلیم واقعیت می‌شد و ناچار به تمهید راه‌حل و تعدیل مشکل تن می‌داد. عقد صلح به عنوان قالبی سیال و

۱. مطابق ماده ۳۴ قانون تعهدات سوئیس صرف‌نظر کردن از حق عزل وکیل باطل است و تأثیر ندارد زیرا حق عزل وکیل از قواعد مربوط به نظم عمومی است و با تراضی ساقط نمی‌شود (قاسم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۱۷).

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۱۱

سعید باقری

انعطاف‌پذیر برای عبور از برخی محدودیتهای عقود معین تا حدی این نقش را ایفا می‌کرد. اما عقد صلح برای واگذاری چیزی به کار می‌آمد که متصالح از صلاحیت و اهلیت تمتع آن برخوردار بود. برای نمونه مرد نمی‌توانست حق طلاق را به زن صلح کند چون زن نمی‌توانست صاحب حق طلاق باشد. اگرچه مطالبه حق طلاق از سوی زنان این یک خواست عمومی نبود ولی به هر حال به قدری بود که فقها مجبور شوند چاره‌ای برای این مسأله بیابند. چاره اعطای وکالت طلاق به زوجه بود. ولی از آنجا که زوج هر زمان می‌توانست این وکالت را فسخ کند، لازم بود به طریقی حق عزل وکیل از زوج سلب شود تا مقصود زوجه حاصل آید و برقرار بماند. بنابراین فقهای شیعه که با تفویض طلاق به زوجه مخالف بودند، وکالت بلاعزل زوجه در طلاق را پذیرفتند^۱ و با مفاهیمی مانند نیابت و اذن و التزام استدلال کردند که در وکالت بلاعزل هم حق طلاق همچنان به دست زوج است. بدین ترتیب نهاد وکالت بلاعزل قادر به ایجاد روابطی نیمه رسمی بود که در قالب هیچ عقد معینی جای نمی‌گرفت ولی ابزارها و امکانات عقود معین را برای ایجاد روابط حقوقی دلخواه به کار می‌برد.

حقوق جدید هم به جهت آن‌که میراثی از سنت را در خود دارد، بی‌نیاز از راه‌حلهای سنتی نیست. از همین روست که قانون مدنی فروعاً فقهی در باب «سلب حق عزل وکیل ضمن عقد لازم» و «وکالت زوجه در طلاق» و هكذا را در مواد خود تکرار می‌کند. وانگهی، حقوق جدید هم محدودیتهای و تشریفات ویژه خود را دارد که در این موارد وکالت بلاعزل می‌تواند همان نقش سنتی را ایفا کند و راهکاری برای اداره امور مالی و مدنی علی‌رغم محدودیتهای قانونی باشد. برای نمونه، قانون ثبت معاملات املاک ثبت شده را تبدیل به عقدی تشریفاتی کرده است. بدون انجام تشریفات ثبتی مالکیت منتقل نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۴؛ ۹۴). حال اگر کسی بخواهد ملک خود را بفروشد و به دلایلی

۱. تفویض طلاق را فقهای اهل سنت پذیرفته‌اند ولی فقهای شیعه با آن مخالفت کرده و تنها توکیل را صحیح دانسته‌اند (صفایی، ۱۳۶۰: ۹۸).

نتواند یا نخواهد این تشریفات را انجام دهد، به خریدار وکالت می‌دهد تا در موقع مقتضی این تشریفات را انجام داده و معامله را تمام کند. وقتی توافق بین طرفین نهایی شده و عوض هم پرداخت می‌شود، با سلب حق عزل وکیل، خریدار واجد استقلال نسبی از فروشنده برای تکمیل تشریفات معامله و انجام تصرفات و اقدامات اداری و ثبتی می‌شود و از خطر بدعهدی فروشنده در امان می‌ماند. بنابراین آنچه رخ می‌دهد، صرفاً اعطای وکالت و نیابت نیست. زیرا چنان‌که پیشتر آمد، وکالت اعطای نیابت در اداره امور خویش است. اما در این جا موضوع وکالت دیگر صرفاً امور موکل نیست. وکیل در موضوع وکالت واجد نوعی سلطه می‌شود و چون حق را به سلطنت تعریف کرده‌اند، می‌توان گفت که در این نوع عقد، موکل به وکیل حق می‌دهد نه اذن. همچنان‌که مرحوم کاتوزیان نیز در شرح ماده ۷۷۷ قانونی مدنی (وکیل قرار دادن مرتهن یا ورثه وی برای فروش مال مرهونه) می‌نویسد: «... سلطه‌ای را که نتوان از نیابت گرفت... دیگر نمی‌توان نیابت مبتنی بر اذن دانست. بر خلاف حق، اذن وجود مستقل ندارد و وابسته به وجود اذن دهنده و مأذون است... عقدی که چنین اثری از خود بگذارد [و سلطه غیرقابل سلب برای وکیل ایجاد کند] وکالت به معنای اصطلاحی خود نیست و باید آن را نوعی ایجاد حق تلقی کرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۵؛ ۲۱۳).

باید توجه داشت که در این جا دو حق وجود دارد که باید از هم تمیز داده شود. یکی حقی که با وکالت بلاعزل منتقل شده و آن سلطه‌ای است که وکیل بر برخی امور موکل مثل فروش مال و اخذ ثمن و تحویل مبیع و اقدامات اداری و امثال آن پیدا می‌کند.^۱ و دیگری حقی است که با معامله پایه ایجاد یا منتقل شده و در برابر عوض قرار گرفته

۱. برخی گفته‌اند در وکالت بلاعزل اذن تغییر ماهیت نمی‌دهد و تبدیل به حق نمی‌شود زیرا این ویژگیهای حق مانند قابلیت انتقال به غیر و به ارث رسیدن را ندارد (چایبخش، ۱۳۸۶: ۴۳) در حالی که این استدلال مصادره به مطلوب است. زیرا فقدان آثار و احکام حق مانند قابلیت انتقال به غیر و به ارث رسیدن را فرض می‌گیرد و از این فرض نتیجه می‌گیرد که حقی ایجاد نشده است.

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۱۳

سعید باقری

است.^۱ در مثالی که از قرارداد برای فروش ملک ثبت شده ذکر شد، این معامله اگرچه بیع محسوب نمی‌شود ولی می‌تواند در چارچوب ماده ده قانون مدنی قراردادی پیرامون انتقال مال باشد که برخی حقوق مرتبط با موضوع معامله را به متعامل (وکیل) منتقل می‌کند.^۲ البته پیداست استفاده از وکالت‌نامه برای اجرای این قرارداد راه‌حلی نیمه‌تمام و بینابینی است که نمی‌تواند عاری از برخی تبعات نامطلوب و پیچیدگی و گرفتاری باشد. ولی به هر حال استفاده گسترده از آن نشان می‌دهد که همچنان واجد سطحی از کارایی کافی و قابل قبول است.

برخی وکالت بلاعزل فروش را «وکالت در مقام بیع» دانسته‌اند (عابدی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۰۱-۱۱۹).^۳ اما این تحلیل خطاست. زیرا نخست توافق طرفین برای خرید و فروش (یا هر امر دیگر) صورت می‌گیرد و آن‌گاه وکالت به عنوان جزئی از لوازم اجرای توافق به آن ضمیمه می‌شود. اگر وکالت همان بیع باشد، باید اثر و کارکرد بیع داشته باشد. در حالی که خریدار و فروشنده از اعطای وکالت‌نامه اثر و کارکرد ویژه وکالت را هم مدنظر دارند. هرچند صدور این نوع وکالت‌نامه دلالت ضمنی به وجود یک بیع هم می‌کند^۴ ولی

۱. همراه بودن وکالت بلاعزل با انتقال برخی حقوق از نظر نویسندگان و پژوهشگران حقوقی دور نمانده است. یکی از آنان می‌نویسد: «به طور معمول وکالت بدون فسخ هنگامی منعقد می‌شود که انتقال مال یا حقی صورت گرفته باشد» (قاسم‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۳۴).
۲. برخی پیشنهاد داده‌اند که به جای وکالت بلاعزل فروش از قرارداد «انتقال حق فروش» استفاده شود (عبادپور و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۳۵-۱۵۹). اما به نظر می‌رسد نویسندگان به خطا رفته‌اند و دلیل استفاده از وکالت بلاعزل فروش را درنیافته‌اند. قرارداد انتقال حق فروش کارایی وکالت‌نامه رسمی را ندارد. مضافاً این‌که نیازی به جای‌گزینی وکالت با قرارداد حق فروش نیست چون این قرارداد، کتباً یا شفاهاً، پیش از تنظیم وکالت‌نامه بین طرفین منعقد می‌شود.
۳. نویسندگان مذکور در مورد انتقال سهام و حق اختراع و امثال آن نیز گفته‌اند «استفاده از قالب وکالت برای انتقال صحیح است...» (همان، ص ۱۱۱). در حالی که واضح است در این موارد نیز از قالب وکالت برای انتقال استفاده نمی‌شود. ابتدا توافق بر انتقال صورت می‌گیرد و متعاقب آن یا همراه با آن وکالت برای انجام تشریفات اعطا می‌شود.
۴. در رویه قضایی نیز آرائی دیده می‌شود که وکالت بلاعزل را دلیل بر وقوع بیع گرفته‌اند. من جمله دادنامه شماره ۱۳۶-۱۳۷ مورخ ۱۳۸۵/۲/۵ شعبه ۱۳ تجدیدنظر تهران که وکالت‌نامه بلاعزل واجد اختیار فروش مال به هر مبلغ و به هر کس حتی خود وکیل و اقرار به وصول وجه و... را دلیل بر آن گرفته که بیشتر موضوع وکالت به وکیل

وکیل از آن به عنوان وکالت‌نامه استفاده می‌کند و به نمایندگی از موکل اقدام می‌کند. کارکرد آن اعطای اختیار انجام برخی امور به نام موکل است و از این جهت مشابه عقد وکالت است ولی چیزی مازاد بر وکالت هم در خود دارد زیرا اختیار انجام این امور را به صورت غیرقابل برگشت به وکیل اعطا می‌کند و از ماهیت وکالت فاصله گرفته و در صنف ایجاد حق و سلطه قرار می‌گیرد. حالت میانه‌ای که نامی در حقوق ندارد و سردرگمی و مشکلاتی هم می‌تواند تولید کند ولی در عین حال کارآمد و پرکاربرد است. استفاده از قالب وکالت موجب می‌شود که مراجع رسمی (مانند ادارات دولتی، دفاتر اسناد رسمی و غیره) احکام وکالت را بر این رابطه اعمال کنند. درحالی‌که طرفین تنها برخی آثار وکالت را می‌خواهند و برخی دیگر از آثار و احکام وکالت با توافق و تراضی آنها سازگار نیست. این مشکلات نتیجه استفاده از قالبی است که در واقع برای امر دیگری طراحی شده است.^۱ با این حال، باید تا حد امکان قوانین را در خدمت مقصود طرفین تفسیر کرد. مثلاً اگر در وکالت متعارف، موکل می‌تواند هر زمان وکیل دیگری برای انجام مورد وکالت تعیین کند (ضم وکیل)، اما در وکالت بلاعزل نباید ضم وکیل را پذیرفت. زیرا موکل پیشتر سلطه (حق) بر انجام موضوع وکالت را به وکیل اول منتقل کرده است. تعیین وکیل دوم موجب می‌شود که وکیل اول نتواند منفرداً موضوع وکالت را انجام دهد (ماده ۶۶۹ ق.م) و سلطه خود را بر آن امر از دست بدهد و این خود از حیث نتیجه همانند عزل وکیل است. در مورد انجام موضوع وکالت توسط موکل نیز باید به رعایت حق وکیل و توافق فیما بین توجه داشت. قاعده رعایت مصلحت موکل (ماده ۶۶۷ ق.م)

منتقل شده و موکل دیگر نسبت به مورد معامله حقی ندارد. (عابدی و دیگران، ۱۳۹۳، ۱۰۶). هم چنین شعبه ۵ دیوان کشور در رأی شماره ۵/۲۲ - ۵۸۳/۱۰ از توجه به متن وکالت‌نامه و اختیار اعطایی به وکیل راجع به تهاوتر ثمن با مطالبات خود و دادن زمین به تصرف وی، وکالت را [دلیل بر] تعهد به بیع تلقی کرده و ورثه موکل را متلزم به بیع دانسته است. باید توجه داشت که وکالت گاهی همانند نمونه‌های ذکر شده دلالت بر بیع یا معامله پایه می‌کند، اما نباید آن را به دلیل اثبات محدود کرد و از حق یا حقوقی که به موجب خود وکالت بلاعزل ایجاد شده غافل شد. ۱. برخی نویسندگان نیز گفته‌اند وکالت بلاعزل مصداق عقد دوگانه یا وانمودشده است. (عبادپور و دیگران، ۱۳۹۸:

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۱۵

سعید باقری

را نیز نباید همانند وکالت اذنی صرف اعمال کرد. همچنین، نمی‌توان حساب دوره وکالت را هم بدون در نظر گرفتن معامله پایه و توافقات فی‌مابین از وکیل مطالبه نمود. باری، وقتی موکل سلطه بر امری را که رسماً هنوز به نام اوست به وکیل واگذار می‌کند، طبعاً چنین وضعی وضوح کامل ندارد و گاه سردرگمی ایجاد می‌کند ولی اگر بنیان مساله را بشناسیم در تشخیص حق خطای کمتری خواهیم کرد و برای توصیف این رابطه تنها به قواعد وکالت تکیه نخواهیم کرد.^۱

۲-۲-۳- آیا می‌توان شرط «سلب حق عزل وکیل» را باطل کرد؟

دیدیم که اگر مقصود از عقد وکالت تنها اداره امور موکل باشد اساساً امکان سلب حق عزل وکیل وجود ندارد و اگر چنین شرطی در عقد باشد باید آن شرط را باطل شمرد، اعم از این‌که در ضمن خود وکالت درج شده باشد یا ضمن عقد خارج لازم یا به هر ترتیب دیگر. بنابراین دادگاه می‌تواند در مورد زمینه و دلیل اعطای وکالت تحقیق کند و اگر احراز شود که شرط «سلب حق عزل وکیل» متکی به هیچ معامله و توافقی نیست نباید به این شرط ترتیب اثر دهد. چون این شرط خلاف مقتضای ذات عقد (نیابت از اراده موکل و اداره امور او) است.^۲ اما اگر وکالت در راستای معامله و توافقی علی‌حده در مورد موضوع وکالت بوده و مقصود از آن ایجاد حق برای وکیل باشد، باید آن را معتبر دانست، همچنان‌که قانون مدنی چنین کرده است.

^۱ برخی معتقدند وکالتی که در آن کسی مالی می‌دهد تا وکیل باشد، یک وکالت غیراذنی است. و چون این تغییر ماهیت وکالت است، لذا این وکالت با فوت و جنون منحل نمی‌شود و این خلاف شرع هم نیست زیرا آراء فقها درباره این قسم وکالت نبوده است (عبادپور و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۴۲).

^۲ اما نباید بطلان این شرط را به عقد سرایت داد. زیرا شرط خلاف مقتضای ذات عقد بدان سبب موجب بطلان می‌شود که مانع بروز اثر عقد می‌شود. ولی در این‌جا شرط مانع بروز اثر عقد (نیابت) نشده است، چون طبق توافقی و قصد طرفین وکیل نماینده موکل شده و به نام او عمل می‌کند. تفاوت آنجاست که این نوع وکالت چیزی اضافه بر نیابت ایجاد کرده (ایجاد نوعی حق و سلطه و استقلال برای وکیل) که این اضافه را می‌توان با ابطال شرط زایل کرد.

حال این سوال مطرح می‌شود که چگونه باید حق عزل وکیل را از موکل سلب کرد؟ شرایط صحیح تشکیل شرط «سلب حق عزل وکیل» چیست؟ در این رابطه دو نظر عمده در ادبیات حقوقی ایران وجود دارد:

۱-۲-۳- سلب حق عزل وکیل ضمن عقد خارج لازم

کسانی که علاقه بیشتری به حفظ سنتهای حقوقی دارند، پیرو اقوال مشهور فقها، تنها در صورتی شرط را از حیث تولد و تشکیل صحیح می‌دانند که ضمن یکی از عقود معین درج شده باشد. علاوه بر این، آنان لزوم و جواز شرط را تابع لزوم و جواز عقد متضمن آن می‌دانند. پس «سلب حق عزل وکیل» نه تنها نمی‌تواند خارج از قالب عقود معین و به صورت شرط ابتدایی انجام گیرد، بلکه باید ضمن یک عقد معین لازم شرط شود. زیرا اگر ضمن یک عقد جایز (مانند وکالت) شرط شود، آن‌گاه این شرط نیز به تبع عقد جایز خواهد بود و موکل هر زمان می‌تواند از آن عدول کند و فایده‌ای از آن حاصل نمی‌شود. مطابق این نظر، اگر موکل ثابت کند شرط «سلب حق عزل وکیل» ضمن یک عقد لازم نبوده است از قید آن رها خواهد شد. یعنی، یک راه برای رهایی از شرط به چالش کشیدن لزوم عقد متضمن شرط است، مثل این که معلوم شود شرط ضمن خود عقد وکالت بوده است. راه دیگر این است که ثابت شود اساساً عقد لازم موردنظر وجود نداشته و موهوم یا صوری بوده است. از آن‌جا که تقریباً در همه وکالت‌نامه‌های رسمی عقد لازم مذکور در سند موهوم و غیرواقعی است، موکل می‌تواند با برکشیدن این موضوع، اعتبار شرط «سلب حق عزل وکیل» را زیر سوال ببرد و وکیل را عزل کند.

آنچه آمد اگر چه ظاهراً با آراء فقهی و برخی مواد قانون مدنی سازگار می‌کند اما تلاش حقوق‌دان باید معطوف به آن باشد که از مبانی حقوقی راهی برای اخذ نتایج بهتر پیدا کند و در عین وفاداری به قانون، پاسخی معقول و منصفانه و متناسب با نیازها و خواست جامعه برای مسأله بیابد. اگر نه، حق وکیل (اعم از حق حاصل از وکالت‌نامه و حقوق

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۱۷

سعید باقری

حاصل از معامله پایه) نادیده گرفته می‌شود و در معرض تضییع خواهد بود.^۱ همچنین است حقوق اشخاص ثالث، زیرا ممکن است وکیل در اجرای وکالت معاملات و توافقاتی با اشخاص ثالث کرده باشد.

۲-۲-۳- سلب حق عزل وکیل ضمن وکالت

نظر دوم در مورد چگونگی سلب حق عزل وکیل را می‌توان در آراء کسانی مانند مرحوم استاد کاتوزیان و حقوق‌دانان دیگر ملاحظه کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲۰۸) که معتقدند لزوم و جواز عقود مبنایی جز اراده و خواست طرفین ندارد.^۲ گویی جواز و لزوم، اگر مرتبط با مقتضای ذات عقد یا ملاحظات ویژه برخی عقود نباشد، یک قاعده تکمیلی است که در صورت سکوت طرفین اعمال می‌شود و منعی ندارد که طرفین بخواهند خلاف آن توافق کنند. بر این اساس، اگر طرفین عقد وکالت توافق کنند که موکل حق عزل وکیل را نداشته باشد، نفوذ اراده آنها نیازمند هیچ قالب و تشریفات دیگری نیست و ضرورتی ندارد این توافق در ضمن عقد لازمی صورت گیرد. زیرا آن عقد لازم نیز لزوم خود را از چیزی جز اراده طرفین حاصل نمی‌کند. اعتقاد به کفایت اراده طرفین برای سلب حق

۱. از آن‌جا که در بسیاری از وکالت‌نامه‌های بلاعزل، موکل اقرار می‌کند که حق عزل وکیل را ضمن عقد خارج لازم از خود سلب و ساقط کرده است، برخی گفته‌اند راه حل حفظ حقوق وکیل در دعوی بطلان شرط و عزل وکیل آن است که دادگاه باید اقرار را حجت بدانند و در مورد وقوع عقد لازم تردید نکنند. اما این راه حل بنیادی مسأله نیست بلکه پوشاندن آن است. زیرا اصولاً نمی‌توان دادگاه را از تحقیق در مورد ادعای اشتباه بودن اقرار منع کرد. اگر دادگاه قانع شود که در این رابطه برای وکیل حق ایجاد شده و موضوع صرفاً تابع احکام وکالت نیست، آن‌گاه نیازی به اثبات وقوع عقد خارج لازم نخواهد بود.

۲. دکتر علی حسین مصلحی نیز بین درج شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد لازم و عقد جایز تفاوتی قابل نیست (مصلحی، ۱۳۸۲: ۳۴۳-۳۵۸). همچنین است نظر دکتر حسین صفایی و دکتر محمود کاشانی (چاپیخش، ۱۳۸۶:

عزل وکیل با عمومات قانون مدنی و گرایشهای نوین حقوقی سازگار است.^۱ در گذشته گفته می‌شد دلیل پای‌بندی به عقود لازم حکم شارع است و دلیل جواز عقود جایز هم حکم شارع است، اما اکنون گفته می‌شود همان اراده‌ای که عقد بیع را لازم می‌کند، عقد وکالت را هم می‌تواند لازم کند. اگر قانون مدنی در ماده ۶۷۹ اعتبار شرط سلب حق عزل وکیل را به درج آن در ضمن عقد لازم منوط کرده است، با استفاده از عمومات همین قانون می‌توان از کنار ماده ۶۷۹ گذشت. حتی با تکیه بر تفسیر لفظی این ماده نیز می‌توان مشکل را حل کرد. زیرا قانون مدنی بر خلاف ادبیات سنتی رایج در دفاتر اسناد، اصطلاح «عقد خارج لازم» را به کار نمی‌گیرد و جای این احتمال را باز می‌گذارد که عقد لازم مورد نظر خود وکالت باشد، اگر طرفین خواسته باشند وکالت بین آنان یک عقد لازم باشد. البته پیداست که تعبیر قانون مدنی در ماده ۶۷۹ و مواد مشابه از سنت فقهی اخذ شده و با دیدگاه سنتی سازگاری بیشتری دارد ولی به هر روی چون برای اعتبار شرط عدم عزل وکیل، قرار گرفتن آن ضمن هر «عقد لازم» سی کافی دانسته است و در مواد دیگر به نقش اساسی اراده در تشکیل عقود تصریح دارد، پس طرفین می‌توانند توافق کنند که وکالت بین آنها (یا از طرف موکل) لازم باشد و موکل حق عزل وکیل را نداشته باشد. البته وقتی طرفین بر لزوم وکالت توافق کنند، موکل نمی‌تواند وکیل را عزل کند و دیگر نیازی به درج شرط «سلب حق عزل وکیل» نیست، ولی درج آن هم خللی به عقد وارد نمی‌کند. در جایی که در مورد جواز و لزوم وکالت سکوت برقرار شده، درج این شرط دلالت بر اراده طرفین بر لزوم وکالت دارد. باری، با پذیرفتن نظر دوم، ابطال شرط «سلب حق عزل وکیل» تنها با ابطال اصل وکالت ممکن خواهد شد و به این ترتیب حقوق وکیل محفوظ خواهد بود.

وقتی در متن وکالت‌نامه قید می‌شود «ضمن عقد خارج لازمی حق عزل وکیل از موکل

۱. البته چنان‌که پیشتر گفته شد التزام موکل به وکالت تنها در صورتی قابل قبول است که مقصود صرف وکالت اذنی و اداره امور موکل نباشد.

سلب شد»، حال اگر ثابت شود که چنین عقدی در واقعیت وجود نداشته و موهوم و باطل بوده است، آیا ناگزیر شرط ضمن آن نیز اعتبار ندارد و نتیجتاً حق عزل وکیل برای موکل ثابت است؟ به عقیده ما در این موارد نیز دادگاه نباید وارد تحقیق در مورد تحقق «عقد خارج لازم» شود. همه می‌دانند که در غالب موارد چنین عقدی واقع نشده است. اما مسأله این نیست که طرفین عقد خارج لازمی منعقد کرده‌اند یا خیر، بلکه مسأله این است که آنان چه می‌خواهند و اراده‌شان آنها تشکیل چه نوع رابطه حقوقی است. به تعبیر قانون مدنی، «الفاظ عقود محمول است بر معانی عرفیه» (م ۲۲۴ ق.م). باید دید عرف عبارت «ضمن عقد خارج لازم...» را به چه معنی به کار می‌برد و از آن چه مقصودی را دنبال می‌کند. پاسخ روشن است، وقتی چنین عبارتی به کار می‌رود، مقصود صرفاً ایجاد التزام است؛ این که وکالت از سوی موکل لازم باشد و او نتواند وکیل خود را عزل کند. این اراده برای آن که معتبر باشد و در عالم حقوق واجد اثر شود و دادگاهها آن را اعتبار ببخشند به چیز دیگری نیاز ندارد. زیرا معنای کلمات همان است که گویندگان قصد می‌کنند. عبارتی مانند «ضمن عقد خارج لازم...» میراثی از حقوق سنتی است که به دفاتر اسناد رسمی رسیده است. این الفاظ را همچون کلیشه‌هایی در متن اسناد وارد می‌کنند بدون آن که بسیاری از شهروندان چیزی از معنای لفظی و اصطلاحی و سابقه تاریخی آن بدانند یا به آن توجهی داشته باشند. این الفاظ تنها نشانه و اماره‌ای برای کشف مقصود طرفین است نه عنصری سازنده در رابطه حقوقی آنان. اگر مقصود از وکالت بلاعزل ایجاد حق برای وکیل در ارتباط با یک معامله پایه باشد، آن‌گاه این عمل حقوقی را باید ذاتاً لازم شمرد (اصل لزوم قراردادها/ ماده ۲۱۹ ق.م) حتی بدون این که نیازی به تصریح بر سلب حق عزل وکیل شده باشد. به همین دلیل عبارات معمول در اسناد رسمی وکالت را باید تنها نشانه‌ای از قصد طرفین بر ایجاد این رابطه حقوقی خاص تلقی کرد.

باری، هدف حقوق کمک به تنظیم امور و تسهیل معاملات و روابط حقوقی افراد در چارچوب نظم قانونی است و مفاهیم و قالبهای حقوقی نباید با تکلفهای بیهوده تبدیل به

محدودیتی بر اراده شهروندان شود. بویژه جایی که ظرفیت قانونی برای رفع این محدودیتها وجود دارد و اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادها در ماده ۱۰ و ماده ۱۹۱ قانون مدنی پذیرفته شده است.^۱

۳-۳- تحلیل و نقد رأی

در آراء منتخب برای نقد، همانند بسیاری آراء دیگر^۲، دادگاه بدوی و تجدیدنظر به حقی که وکیل با وکالت بلاعزل به دست آورده التفات ندارند. خواهان (موکل) ادعا می کند شرط «سلب حق عزل وکیل» باطل است چون عقد خارج لازم مذکور در وکالت نامه واقع نشده است (من جمله به این دلیل که تنها موکل در دفترخانه حضور داشته و امکان وقوع عقد خارج لازم فراهم نبوده است). برخی عبارات و جملات رأی دادگاه نخستین نشان می دهد که استدلال خواهان در این مورد برای او قانع کننده نیست ولی از آنجا که دلیلی بر عزل وکیل از سوی موکل ابراز نشده است، جواز و لزوم وکالت عملاً تفاوتی ندارد و بررسی صحت یا بطلان عقد خارج لازم در نتیجه دعوا بی تأثیر است. بنابراین، با آنکه دادگاه نخستین وارد رسیدگی به مساله موهوم یا واقعی بودن عقد خارج لازم نشده است، به نظر می رسد اصولاً این ادعا را در جایی که اقتضاء داشته باشد قابل رسیدگی و ابطال شرط سلب حق عزل وکیل را ممکن می داند.

دادگاه تجدیدنظر اما به خلاف دادگاه نخستین به ادعای بطلان عقد خارج لازم توجه کرده و در این مورد از طرفین تحقیق می کند. از آنجا که طرفین در جلسات رسیدگی اظهار می کنند که چنین عقدی بین آنان وجود نداشته است، دادگاه نیز بر همین اساس

۱. حقوق برخی کشورهای خارجی نیز همین راه را برگزیده اند. در پاره ای از کشورهای نظام حقوقی کامن لا در صورتی که تفویض اذن و اعطای نمایندگی توأم با انتقال حق باشد و در مقابل عوضی با ارزش مالی باشد، الزام آور می شود و عزل بعد از آن بی تأثیر است [حتی اگر تصریح به غیرقابل فسخ بودن نشده باشد]. در ماده ۱۵۲۱ مجله الاحکام العدلیه نیز حکم مشابهی وجود دارد مبنی بر این که وقتی حقی به موضوع وکالت تعلق گرفته باشد حق عزل و بنا به مورد حق استعفا برای وکیل وجود نخواهد داشت (قاسم زاده، ۱۳۷۵: ۱۳۴ و ۱۱۸ و ۱۱۵).

۲. برای مشاهده چند نمونه دیگر رجوع کنید به فتاحی، ۱۳۹۵: ۱۸-۳۶.

وکالت بلاعزل؛ درباره بطلان و اعتبار شرط... / ۱۲۱

سعید باقری

شرط «سلب حق عزل وکیل ضمن عقد خارج لازم» را باطل و کأن لم یکن می‌داند. اما در ادامه به مسیر رأی دادگاه نخستین بازگشته و با اعلام این‌که دلیلی بر وقوع عزل و فسخ وکالت ارائه نشده است، لذا دعوا را در ارتباط با ابطال وکالت ناموجه تشخیص داده و رد می‌کند.

مهمترین بخش این پرونده، نظر دادگاه تجدیدنظر درباره ادعای بطلان شرط «سلب حق عزل وکیل» است که در قالب این عبارت بیان شده است: «[طبق بررسیهای انجام شده] موقع تنظیم وکالت‌نامه رسمی مزبور و قبل از آن در دفترخانه یا خارج از دفترخانه عقد خارج لازمی بین طرفین منعقد نشده است تا ضمن آن عقد حق عزل وکیل یا ضمّ امین سلب و ساقط شده باشد. بنابراین عبارت مذکور برخلاف واقع درج شده است و در نتیجه درخواست ابطال این عبارت وارد و موجه است.» در حالی‌که شایسته بود دادگاه به جای آن‌که بگوید عبارت «ضمن عقد خارج لازم» برخلاف واقع درج شده، به این نکته نیز توجه می‌کرد که معنی عرفی و مقصود واقعی از درج آن عبارت چیست و اساس قضاوتش را به جای الفاظ کلیشه‌ای که دیگر معنای تحت‌اللفظی را افاده نمی‌کنند، بر اراده واقعی طرفین قرار می‌داد.

روی‌کرد دادگاه می‌توانست متفاوت باشد اگر به این واقعیت توجه می‌کرد که در کنار وکالت، بین طرفین توافقی برای انتقال یا ایجاد یک حق وجود دارد که اصولاً باید آن را محترم و معتبر شمرد و از وکالت بلاعزل نیز به عنوان ابزار اجرا و اعمال این حق محافظت کرد. بویژه که از دفاعیات خواننده پیداست که وکالت طلاق در پی اختلافات خانوادگی مکرر اعطا شده که بر اساس تجارب زندگی اجتماعی می‌توان حدس زد در چنین مواردی هدف از وکالت بلاعزل طلاق چیست. بنابراین دادگاه می‌بایست اراده طرفین در سلب حق عزل وکیل را صرف‌نظر از این‌که در چه قالبی یا چگونه و با چه عباراتی بیان شده است، معتبر می‌دانست و وقوع یا عدم وقوع عقد خارج لازم مذکور در متن وکالت‌نامه را در این زمینه بی‌تأثیر می‌شمرد.

نتیجه:

بر اساس آنچه گفته شد، عقد وکالت بنا به تعریف و ذات خود نمی‌تواند به صورت عقد لازم (بویژه از طرف موکل) درآید. وکالت عقدی اذنی است که اجازه می‌دهد اراده وکیل بازتابنده و نمایاننده اراده موکل باشد. بنابراین، اراده وکیل هیچ‌گاه نمی‌تواند از اصل خود (اراده موکل) مستقل شود. وکالت بلاعزل به اراده وکیل نوعی استقلال می‌دهد و حق و سلطه بر موضوع وکالت ایجاد می‌کند که با ذات وکالت (نیابت) منافات دارد. بنابراین در جایی که مقصود طرفین از وکالت نیابت صرف است، باید شرط سلب حق عزل وکیل را خلاف مقتضای عقد و باطل دانست.

ماده ۶۷۹ قانون مدنی را که توافق بر سلب حق عزل وکیل را معتبر می‌داند، باید ناظر به مواردی دانست که طرفین قصد دارند به وکیل سلطه و حقی در موضوع وکالت بدهند؛ یعنی جایی که معامله یا توافقی در مورد موضوع وکالت بین طرفین حاصل شده و وکالت ابزار اجرا و اعمال آن توافق و استیفای حقوق ناشی از آن است.

از نظر تاریخی وکالت بلاعزل یکی از راه‌حلهای نظام حقوقی برای عبور از محدودیتهای خویش و ایجاد روابط و وضعیت‌هایی بوده است که در قالبهای معین جای نمی‌گیرند. برای نمونه زنی که حق طلاق نداشت با وکالت بلاعزل عملاً واجد این حق می‌شد، هر چند همواره تحت نام شوهر (موکل) و به نام وی از این حق استفاده می‌کرد. این میراث از حقوق سنتی به روزگار امروز نیز رسیده و همان کاربرد را هم حفظ کرده است. در حقوق جدید نیز انجام برخی معاملات منوط به رعایت تشریفات است. در این معاملات گاهی طرفین پیش از انجام تشریفات قانونی، توافقی برای انجام معامله به عمل آورد و با وکالت بلاعزل حق اداره آن امور را به خریدار (وکیل) منتقل می‌کنند تا در زمان مقتضی تشریفات را انجام داده و معامله را تمام کند.

با توجه به این‌که وکالت بلاعزل نیابت صرف نیست، باید در اعمال تمام آثار عقد وکالت بر این نهاد احتیاط کرد. وقتی هدف از وکالت ایجاد حق است نه صرف اذن، آن‌گاه نمی‌توان

وکالت بلاعزل؛ دربارهٔ بطلان و اعتبار شرط... / ۱۲۳

سعید باقری

با قطعیت گفت که با فوت موکل این رابطه از بین می‌رود.^۱ بر همین قیاس می‌توان از بقای اعتبار وکالت با عارض شدن جنون دفاع کرد.^۲ البته این فروعات جای بررسی بیشتر دارد و ممکن است به تناسب موضوع وکالت هر کدام احکام ویژه خود را داشته باشند.^۳ کافیست توجه داشته باشیم که عنصر جوهری در وکالت بلاعزل انتقال یا ایجاد حق است که اقتضائات خاص خود را به همراه دارد.

همچنین، التفات به این نکته که وکالت بلاعزل نیابت صرف نیست و موضوع وکالت متعلق حق وکیل است، اقتضا می‌کند محاکم حقوق وکیل را مدنظر داشته و در رسیدگی به ادعای بطلان شرط «سلب حق عزل وکیل» به دلیل صوری یا موهوم بودن عقد خارج لازم و استدلالهای مشابه، اعتبار این شرط را منوط به چیزی بیشتر از اراده و تراضی طرفین نکنند. معنی عرفی عباراتی مانند «ضمن عقد خارج لازم...» در متن وکالت‌نامه‌های رسمی، چیزی جز التزام موکل به عقد و سلب حق عزل وکیل نیست و محاکم نباید به بهانهٔ محقق نشدن مدلول لفظی این عبارات، معنی و مراد از کاربرد آن را نادیده بگیرند.

۱. در مورد فوت وکیل، امکان جای‌گزینی ورثه به جای وکیل را قانون مدنی در یک فرض خاص پذیرفته است (مادهٔ ۷۷۷ قانون مدنی). دکتر کاتوزیان این رابطه را نه اعطای نیابت و وکالت به معنی اصطلاحی بلکه ایجاد حق می‌داند که مانند سایر حقوق به ارث می‌رسد. دکتر امامی گفته است در این‌جا جعل ولایت برای فروش مرهونه به وجود می‌آید که در اثر فوت مرتهن به ورثهٔ او منتقل می‌شود (عنایت تبار، ۱۳۸۹: ۴۳).

۲. برخی نویسندگان به درستی اشاره کرده‌اند که گاهی وکالت برای حفظ حقوق وکیل است و به طور ضمنی موکل از انجام اقدامی خلاف موضوع وکالت منع شده است، اما در ادامه آورده‌اند که ماهیت این رابطه همچنان وکالت است با فوت و جنون و سغه منفسخ می‌شود (عابدی ۱۳۹۳: ۱۱۶). در حالی که اگر از این عمل حقوقی حقی برای وکیل ایجاد شده باشد، چه دلیلی دارد این حق با فوت و حجر یکی از طرفین زایل شود.

۳. برای نمونه، اگرچه عموماً در وکالت بلاعزل حق و سلطه بر انجام موضوع وکالت به وکیل منتقل می‌شود لذا دیگر موکل نمی‌تواند آن را انجام دهد، اما در مورد وکالت بلاعزل طلاق بنا به طبع مسأله باید حق اقدام برای زوج را نیز همواره محفوظ دانست.

منابع:

۱. باقری، سعید (۱۳۸۶)؛ مفهوم حق در تاریخ حقوق ایران؛ تهران، دانشگاه تهران.
۲. چایبخش، مهدی (۱۳۸۶)؛ بررسی حقوقی شرط عدم عزل وکیل در ضمن عقد وکالت؛ ماهنامه کانون؛ شماره ۷۰.
۳. صفایی، حسین (۱۳۶۰)؛ وکالت زوجه در طلاق و تفویض حق به او؛ مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی؛ شماره ۲۲.
۴. عابدی، محمد و ساعتچی، علی و جاویدی آل سعدی، فرزاد (۱۳۹۳)؛ وکالت در مقام بیع؛ فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی؛ شماره ۸.
۵. عبادپور، لطیف و موسوی، سیدمحمدصادق (۱۳۹۸)؛ قرارداد انتقال حق فروش جای‌گزینی برای وکالت بلاعزل؛ مجله حقوقی دادگستری؛ شماره ۱۰۷.
۶. عنایت تبار، رشید (۱۳۸۹)؛ بررسی بقای وکالت پس از فوت وکیل؛ ماهنامه کانون؛ شماره ۱۰۹.
۷. فتاحی، مهدی (۱۳۹۵)، طرق اسقاط حق عزل وکیل و اثر آن بر ماهیت عقد وکالت؛ فصلنامه رأی؛ مطالعات آراء قضایی؛ شماره ۱۵.
۸. قاسم‌زاده، سیدمرتضی (۱۳۷۵)، وکالت بدون فسخ؛ مجله دیدگاه‌های حقوقی، شماره ۳.
۹. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۸۴)؛ عقود معین، جلد اول (معاملات معوض؛ عقود تملیکی)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۰. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۸۵)؛ عقود معین، جلد چهارم (عقود اذنی؛ وثیقه‌های دین)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۱. مصلحی، علی حسین (۱۳۸۲)؛ اثر حقوقی شرط عدم عزل وکیل ضمن عقد وکالت؛ مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی؛ شماره ۶۲.

The Validity of Condition "Renunciation of The Right to Dismiss the Agent" in Mandate Contracts

Saeid Bagheri^۱

Abstract:

The legal relations of citizens are sometimes organized in the form of unspecified contracts subject to Article 10 of the Civil Law, and sometimes in the form of specific contracts (*oqoud mo'ayyan*). In some cases, citizens take help from the title, some provisions and concepts of a specific contract to create a legal relationship, but the changes they make in it or a result they want from it makes it different from the mentioned specific contract. Analyzing this type of relationship based solely on the provisions of that specific contract leads to mistake and imposes something on the parties that they had not intended it. What is called "irrevocable mandate" (*Vekalat-e Bela-Azl*) is generally of this type; A legal transaction under the apparent title of mandate (*Vekalat*), which is not intended to represent and manage the principal (mandator)'s affairs, but to create a right and authority for the mandatary in the subject of mandate and in connection with the agreement concluded between the parties regarding it. The same point that irrevocable mandate creates rights and authority for the mandatary and the subject of mandate belongs to mandatary, gives it a different nature that requires its own special provisions. Therefore, this point should be kept in mind in legal cases related to irrevocable mandate and application of those provisions of ordinary mandate that violates the right of the mandatary and his authority over the subject of mandate, should be refrained. Including, verifying the non-realization of the "binding external contract" which is usually mentioned in the text of notarial power of attorneys, is not a sufficient reason to invalidate the condition of "renunciation of the right to dismiss the mandatary" and turn the relationship into an ordinary mandate. Because this relationship has a different nature and purpose, and unlike the ordinary mandate, it is basically a type of binding legal transaction, and expressions such as "binding external contract" and "renunciation of the right to dismiss the mandatary", etc. in power of attorney documents should only be considered as evidences to discover the intention of the parties, not as a constructive element in their legal relationship.

KeyWords: *Mandate, Binding Contract, Renunciation of The Right to Dismiss the Mandatary.*

۱. Ph.D. in Private Law, Lawyer, Email: saeid.bagheri@ut.ac.ir